

زیخن

دوفصلنامه علمی تخصصی فلسفه اسلامی
سال اول / شماره دوم / پیاپی ۲ / بهار - تابستان ۱۳۹۵

پژوهشی درباره آرای مهم فارابی^۱

سیدمحمدجواد موسوی فرد^۲

چکیده

به واقع فارابی فیلسوفی ناآشنا در میان اندیشمندان متأخر است. آرای فلسفی، اجتماعی و سیاسی او چه در زمان خود و چه پس از آن نوعی شاهکار به‌شمار می‌آید. در میان مسلمانان، می‌توان او را هم مؤسس فلسفه اسلامی دانست و هم پدر علم منطق. فارابی هم فیلسوف فرهنگ است و هم استاد فلسفیدن در اندیشه‌های زیربنایی دینی.

این پژوهش به آرای مهم فارابی می‌پردازد و در مقدمه اشاره‌ای به اندیشه‌های پراهمیت فارابی می‌کند، سپس در سه فصل جداگانه به مطالبی چون طبقه‌بندی علوم، تأسیس فلسفه اسلامی و علم مدنی از دیدگاه وی می‌پردازیم.

فارابی را «معلم ثانی» خوانده‌اند؛ زیرا علوم را مطابق عین نظام‌مند نمود و بدین ترتیب، طبقه‌بندی ویژه‌ای ارائه کرد. او مؤسس فلسفه اسلامی است؛ زیرا مسائل فلسفی را براساس آموزه‌های دینی سامان داد و به مسائلی پرداخت که هر فیلسوف مسلمان می‌بایست درباره آن گفت‌وگو کند. در نظریه «مدینه فاضله» برخی او را پیرو افلاطون دانسته‌اند، درحالی‌که اندیشه فارابی گرچه پیرو متفکران یونانی است، اما تقلید محض از آنان نیست.

کلیدواژگان

فارابی، طبقه‌بندی علوم، علم مدنی، مدینه فاضله.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۹.

۲. دانش‌پژوه سطح ۳ فلسفه اسلامی (s.m.mousavi41@gmail.com)

مقدمه

فارابی در سنت فلسفه اسلامی چه جایگاهی دارد؟ به‌رغم اینکه یعقوب‌بن‌اسحاق کندی پیش از او می‌زیست، چرا او را مؤسس فلسفه اسلامی می‌دانند؟ آیا باید او را فقط مقلدی از یونانیان و به‌خصوص افلاطون دانست؟ از چه روی او را معلم ثانی می‌خوانند؟

یکی از مصیبت‌بارترین اتفاقاتی که بر اثر هجمه فرهنگ و تفکر غربی در سده اخیر رخ نموده است، کم‌توجهی یا گاه بی‌توجهی غم‌انگیز مسلمانان به اندیشه، فرهنگ، علم، فلسفه و عرفان و در یک جمله، تمدن پربار و درخشان اسلامی است. پرواضح است اگر این تمدن آن‌گونه که رسول اعظم صلی الله علیه و آله اراده فرموده بود در دامان اهل‌بیت علیهم‌السلام رشد می‌کرد، جامعه مطلوب الهی و حکومت توحیدی حقه‌ای به بار می‌نشست و مستضعفان ائمه زمین می‌شدند، اما اکنون که چنین نیست، نمی‌توان همه سنت و فرهنگ گذشته را فراموش کرد؛ زیرا همان سنت‌ها و اندیشه‌ها ریشه‌های عمیق در کلام اهل‌بیت دارد. مگر نه اینکه بزرگان، نحله‌های کلامی و ائمه مکاتب فقهی نیز شاگردان امامان معصوم بوده‌اند؟

از نگاهی دیگر به گذشته بنگریم؛ گذشته ما ریشه امروز است. به راحتی می‌توان ادعا کرد که همین جامعه امروزی با تمام تحول‌ها و دگرگونی‌ها هنوز در قبال الگوهای سنتی خود ریشه‌های اصیلش را حفظ کرده است؛ گذشته نیز چون پشتوانه محکمی ساختارهای رفتاری اصلی را حفظ کرده است؛ بنابراین و براساس اشارت قبل، باید به گذشته بازگردیم، نه آن‌گونه که سنت‌گراها اراده کرده‌اند، بلکه برای آنکه گذشته خود را بیشتر و عمیق‌تر بشناسیم؛ برای آنکه هم گذشته را و هم حال را صحیح جمع کرده، آینده‌ای روشن بسازیم.

البته خوشایند عده‌ای است که این جملات را شعار بدانند و اتهام آرمان‌گرایی و خیال‌پردازی بزنند، ولی جازمم که وقتی غرب با دست خالی و اندیشه «شک می‌کنم، پس هستم» به وضع دل‌فریب کنونی رسیده است، ما با دستی پر از «سنت دینی»، و ذهنی آکنده از «فلسفه و عرفان اسلامی» به جامعه‌ای خواهیم رسید که مطلوبش ظهور حکومت توحیدی به ید صاحب‌الأمر صلی الله علیه و آله باشد.

پرداختن به فارابی، ابن‌سینا، شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی، ملاصدرا و دیگر بزرگانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، شیخ اعظم بخشی از مجموعه‌ای است که باید انجام شود. باید اندیشه‌های این بزرگان را بلعید! باید سطر به سطر کتاب‌هایشان را با دقت بارها خواند و مباحثه کرد تا از سنت خود بهره‌ها ببریم.

حیات شخصی فارابی

ابونصر محمدبن محمدبن طرخان فارابی بین سال‌های ۲۵۷ تا ۲۵۹ قمری متولد شد. دوران زندگی او به سه بخش تقسیم پذیر است: نخست، از تولد تا چهل سالگی که در موطن خود فاراب^۱ از ادبیات، فقه و حدیث بهره‌مند گشت و به قضاوت مشغول شد؛ دوم، سی سال به طول انجامید و در بغداد سپری شد. او در بغداد از ابوبشر متی بن یونس منطق آموخت و در حران از یوحنا بن حنان در همین علم و احتمالاً فلسفه، استفاده کرد و البته پس از مدتی از استادان خویش پیشی گرفت؛ سوم، فارابی ده سال آخر حیات خود را که پربارترین دوران زندگی اوست، به دعوت سیف‌الدوله حمدانی^۲ به حلب هجرت کرد. او بین دمشق و حلب در رفت‌وآمد بود و کتاب‌های مشهور خود را در همین ده سال نوشت. به گفته تذکره‌نویسان «فارابی به شیوه‌ای زاهدانه می‌زیسته و حتی تا آخر عمر لباس محلی خود را از تن به‌در نکرده است؛ حتی آن‌گاه که مقرب درگاه حاکمان گردیده، به دریافت سرانه‌ای اندک از بیت‌المال قناعت ورزیده است».^۳ سرانجام در سال ۳۳۹ قمری در دمشق وفات یافت و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

تشیع فارابی

گرچه به صورت قطعی نمی‌توان درباره تشیع او اظهار نظر کرد، اما قراین تشیع بودن او کم نیست: زیرا وی گاه «امام» را در اصطلاح خاص شیعی به‌کار برده است؛ یکی از این موارد آنجاست که پس از بیان احوال و افعال رئیس اول، یعنی پیامبر به توضیح خلافت جانشینان او پس از وفات می‌پردازد. او از این جانشینان با عناوین «ائمه ابرار» و «ملوک حقیقی» نام می‌برد؛ همچنین از تعبیری مانند «ائمه ابرار»، «ائمه هدی»، «ملوک افاضل»، «رؤسای ابرار» و «ائمه حق» برای آنان بهره می‌گیرد. گاه علوم انسانی و مطالعات فلسفی

ذاتی بودن امامت از دیگر اموری است که فارابی بدان می‌پردازد. به باور او امام در ذات و ماهیت همواره امام است؛ حال، دیگران او را بپذیرند یا نه.^۴

۱. مشهور این است که فاراب از شهرهای ترکستان (قزاقستان امروز) نزدیک دریاچه آرال است، اما این‌ندیم در *الفهرست*

گفته است: اصله من الفاریاب من أرض خراسان (الفهرست، ص ۳۲۱)

۲. حمدانیان دولتی شیعی مذهب بودند که از سال ۲۹۲ قمری تا سال ۳۹۳ قمری (اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم) نخست در موصل و سپس در حلب حکومت داشتند، این حکومت شیعی در حقیقت در بخشی از حکومت عباسی و در دوران ضعف این سلسله شکل گرفت.

۳. رک: جمعی از نویسندگان (زیر نظر محمد فیاضی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۰۵.

۴. محمدبن محمد فارابی، *تحصیل السعادة*، ص ۷۹.

فارابی و دانش‌های مختلف

۱. فارابی و زبان‌شناسی

او در کتاب‌هایش مانند *الحروف و الالفاظ المستعمله* درباره چگونگی پیشرفت زبان عربی^۱ و شایسته‌شدن آن برای تعبیر از مطالب علمی شرحی می‌آورد. از آثارش برمی‌آید که با زبان‌های ترکی، عربی، یونانی، سغدی^۲ و زبان‌های دیگر آشنا بوده است.

۲. فارابی و منطق

قیاس فارابی با نویسندگان کنونی که درباره منطق می‌نویسد، کاری درست نیست؛ زیرا او نخست می‌بایست در مقابل منکران منطق از این علم دفاع، و فواید آن را گوشزد می‌کرد و نیاز اهل علم را بدان نشان می‌داد. به گفته فارابی منطق صنعتی است که عقل با آن قوام می‌یابد و در مواردی که مردم دچار خلط و اشتباه می‌شوند، آنان را به راه درست هدایت کند. فارابی برای بیان این معنا معقولات را به دو بخش بدیهی و نظری تقسیم کرد که در اینجا شامل تصورات و تصدیقات می‌شود، و ظاهراً در تاریخ منطق، فارابی از نخستین کسانی است که تصور و تصدیق را به روش علمی از هم جدا ساخت و درجات آن دو را برشمرد.^۳

۳. فارابی و جامعه‌شناسی

فارابی در کتاب‌های اخلاقی و سیاسی خود به جامعه‌شناسی می‌پردازد. در واقع، جامعه‌شناسی علم مورد علاقه فارابی است؛ چنان‌که پزشکی علم مورد علاقه ابن‌سیناست.^۴

۱. همو، *الحروف*، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۴۷.

۳. زبان سغدی از زبان‌های ایرانی شاخه شمال شرقی است. زبان سغدی در آغاز در دره رودخانه زرافشان و نواحی پیرامون رایج بود و بعداً به‌عنوان زبان میانجی در بخش بزرگی از جاده ابریشم رواج یافت. زبان سغدی به‌عنوان زبان گفتاری و نوشتاری تا سده نهم میلادی فعال بود و زوال آن پس از سده یازده آغاز گردید. امروزه تنها زبان بازمانده از گویش‌های سغدی، زبان یغناپی است که در کوهستانی در تاجیکستان صحبت می‌شود. زبان سغدی، از نظر تنوع و حجم نوشته‌ها و نگاشته‌ها، مهم‌ترین زبان ایرانی شرقی است و متون دینی بخش بزرگی از این مواد نوشتاری را شامل می‌شود. با وجود آنکه در سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان از سغد به‌عنوان منطقه‌ای با ویژگی‌های خود یاد شده است، آثاری از شکل قدیمی‌تر زبان سغدی یعنی «سغدی باستان» باقی نمانده است؛ ر.ک: دانشنامه آزاد و یکی پدیا.

۴. رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۰۳.

۵. کتاب‌های او در این زمینه دو دسته‌اند: دسته اول کتاب‌های فلسفی او که با مباحث محض فلسفی آغاز شده و به بحث‌های اجتماعی و فلسفه سیاست منتهی می‌شود، مثل *السیاسة المدینة* از باب چهارم تا هفتم و *آراء اهل المدینة الفاضلة* و *مضاداتها* از باب ۲۶ تا ۳۷. دسته دوم کتاب‌هایی که به موضوع خاص اجتماعی پرداخته‌اند؛ مثل *کتاب الحروف* که به پیدایش زبان، چگونگی گسترش آن و... می‌پردازد و نیز مثل کتاب *فصول مترتبه* که نوعی مقارنت و مقایسه میان نفس انسانی و جامعه بشری است.



۴. فارابی و دین‌شناسی

فارابی و پس از او ابن‌سینا، مانند فیلسوفان دیگر، از حکمت شرایع و عبادات در آثار خود یاد کرده‌اند. کتاب *الملة فارابی* بیشتر درباره دین است و در آن از رهگذر عقل درستی دین را آشکار می‌سازد؛ از این رو آن را کتاب دین می‌خوانند.^۱

آرای مهم فارابی

۱. علم‌شناسی فلسفی

فارابی توانسته است مسئله معرفت را از نگاه فلسفی بررسی کند و به نظام‌سازی علوم براساس نظام عینی دست‌یازد. او علوم را طبقه‌بندی کرد و مرتبه هریک را نیز مشخص نمود.

۲. تأسیس فلسفه اسلامی

کندی قبل از فارابی مباحث فلسفه یونانی را تدوین کرد، اما مؤسس فلسفه اسلامی نشد؛ زیرا تنها به شرح آرای یونانیان و مفسران اسکندری اکتفا کرد، اما فارابی فلسفه یونانی را بر مبنای اصول تازه‌ای تفسیر کرد و به‌مدد آن اصول مسئله نسبت دیانت با فلسفه را مطرح ساخت.

۳. جامعه‌شناسی

فارابی درباره جامعه‌شناسی سیاسی آثار فراوانی دارد؛ در واقع، آثار مهم او ممزوجی از الهیات و علم مدنی است.

۴. تبادل فرهنگی

نظریه تبادل فرهنگی فارابی از نظریات مهم اوست که فلاسفه قبل و بعد از او چنان‌که او بدان پرداخته است، اهمیت نداده‌اند. به عقیده استاد داوری اردکانی این نظریه فارابی برای آن است که او در مقام مؤسس فلسفه اسلامی، دوره خود را محل تلاقی فرهنگ‌ها و به‌خصوص فرهنگ اسلامی و یونانی یافت و برای طرح چنین مسئله‌ای و یافتن پاسخی برای آن بدان نیاز داشته است.^۲

تبیین مراحل تدریجی رشد جوامع

روش خطایی؛ اولین مرحله

مطابق این نظریه جوامع مراحل متعدد تکاملی دارند: مرحله اول، مرحله رشد ذهنیات و زبان است؛ در این مرحله تجارب عام در مقایسه با تمام زندگی مادی و معنوی، و تجارب

۱. میثم کرمی، *فارابی‌شناسی*، ص ۳۹.

۲. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص ۲۸۵.

خاص در خصوص حرفه‌ها و صنایع تحقق می‌یابند. از دیگر ویژگی‌های این مرحله اقناع در مقام مخاطب است؛ به تعبیر روشن‌تر، هنر خطابی هم از نظر محتوا و هم قالب نزد ساده‌اندیشان، یعنی در مرحله عاری از اندیشه، علت و معلول اعتبار عام می‌یابد.^۱

کشف روش شعری

پس از استکمال این مرحله، نوبت به تصرف نیروی تخیل هم در محتوا و هم در قالب خطابی می‌رسد. براساس دیدگاه فارابی هنر شعر نیز مثل هنر خطابه و شاید بیش از آن به جامعه‌ای که خالق آن است، اختصاص دارد.

در پرتو این دو هنر ذهنی، جمع‌آوری اخبار و وقایع و خطب و اشعار و تقویت و توسعه زبان و ایجاد دانش‌های مربوط به آن از لغت‌نویسی گرفته تا قوانین و قواعد مختلف زبان و وضع اصطلاحات وابسته به آن پدید می‌آید.^۲

جامعه جمهور یا عوام

فارابی جامعه‌ای را که به این مرحله می‌رسد، جمهور یا همان عوام می‌نامد. مراد از جمهور و عوام توده بی‌سواد جامعه نیست، بلکه مقصود معنای اصطلاحی آن یعنی نوعی از جامعه است که به ترتیب مزبور و تا سرحد مذکور پیشرفت کرده باشد.^۳

کشف شیوه جدلی

به هر روی، همین که جامعه به سرحد کمال مرتبه جمهور رسید، به بررسی علل شکل‌گیری جهان و انسان و جلوه‌های آنها می‌پردازد. آغاز این علت‌یابی به کمک هنر خطابی صورت می‌گیرد. پیشرفت این روش به پدید آمدن آرای مختلف در یک موضوع واحد می‌انجامد. درحالی‌که هر صاحب رأیی به صحت نظر خود معتقد است. از اینجا تضاد آرا به وجود می‌آید و هرکس می‌کوشد عقیده خود را اثبات کند و عقیده دیگران را رد. از این کوشش شیوه جدیدی به وجود می‌آید که در مرحله کمال خود «هنر جدل» نام می‌گیرد.^۴

۱. فیتندی حین ذلک فی آن تحدث الخطیبیة أولاً... محمد بن محمد فارابی، الحروف، ص ۱۴۱.

۲. فالخطیبیة هی السابقة أولاً وعلی طول الزمان تحدث حوادث توجههم فیها إلى خطب وأجزاء خطب. ولا تزال تنشأ قليلاً قليلاً إلى أن تحدث فیهم أولاً من الصنائع القیاسیة صناعة الخطابة. ویتدی مع نشئها أو بعد نشئها استعمال مثالات المعانی وخیالاتها مفهمة لها أو بدلا منها، فتحدث المعانی الشعریة. ولا يزال ینمو ذلک قليلاً قليلاً إلى أن يحدث الشعر؛ همان، ص ۱۴۲.

۳. فالمعتنون بها يعدون إذن مع الجمهور...؛ همان، ص ۱۴۹.

۴. فینشأ من یبحث عن علل هذه الأشياء. ویستعمل أولاً فی الفحص عنها وفي تصحیح ما یصح لنفسه فیها من الآراء وفي تعلیم غیره (و) ما یصححه عند مراجعته الطرق الخطیبیة لأنها هی الطرق القیاسیة التي یشرع (ون) بها أولاً. فیحدث الفحص عن الأمور التعالیمیة وعن الطبیعة. ولا يزال الناظرون فیها (ا) یستعملون الطرق الخطیبیة...؛ إلى أن یقفوا علی الطرق الجدلیة بعد زمان.

نیل به مرحلهٔ برهانی

ولی شیوهٔ جدل هرچه قوی باشد و درست هم به کار رود، باز از سرحد ظن بالاتر نمی‌رود. نارضایی از این امر به کشف شیوهٔ برهانی یعنی تنها شیوهٔ یقین‌آور می‌انجامد. فقط صاحبان این شیوه‌اند که خواص نام دارند.^۱

دو قسم عوام و خواص

این تدرج جامعه را هم می‌توان برای تبیین سیر تکاملی جوامع از نظر تاریخی در نظر گرفت و هم برای تحلیل طبقات و قشرهای درون یک جامعه در زمان واحد. فارابی این هردو نکته را در نظر داشته است؛ از این رو، وظیفهٔ ویژه‌ای برای خواص قایل است: وظیفهٔ خواص در مقابل جامعه این است که براساس زیربنای فلسفهٔ برهانی، برای جامعه و افراد آن قواعد و قوانین نظری و عملی به منظور تعلیم و تأدیب عموم و سوق دادن آنان به سوی یک زندگی سعادت‌بخش در پرتو این قوانین وضع کند. او مجموعهٔ این قوانین و قواعد نظری و عملی حاکم بر شیءون زندگی را «ملت»^۲ می‌نامد و به واسطهٔ تطبیق آن بر تعاریفی که از فرهنگ می‌شود، می‌توان آن را به تنهایی، یا به ضمیمهٔ تمام زیربنای فکری آن، فرهنگ نامید.

براساس این تقسیم‌بندی انواع کلی جوامع عبارت‌اند از:

۱. جامعه‌ای که به چنین مرتبهٔ زیربنای فلسفی نمی‌رسد و به طبع فاقد ملت است؛
۲. جامعه‌ای که فقط حایز زیربنای فلسفی جدلی می‌گردد و برطبق آن ملت و فرهنگش عاری از اشتباهات و خالی از اکاذیب نیست؛
۳. جامعه‌ای که هم زیربنای فلسفی و برهانی دارد و هم روبنای مستدل و کامل و صحیح.

نقطهٔ تلاقی جوامع

حال با این وصف، اگر به برخورد قهری و ارادی جوامع بشری در طول تاریخ بنگریم و داد و ستد فرهنگی آنان را از زیر نظر بگذرانیم، به این موارد دست می‌یابیم:

و تتمیز لهم الطرق الجدلیة؛ همان، ص ۱۵۰.

۱. ثم یتداول ذلك إلى أن یستقر الأمر علی ما استقرّ علیه أيام أرسطوطالیس. فینتاهی النظر العلمی (و) تتمیز الطرق کلها و تکمل الفلسفة النظریة و العامیة الکلیة، ولا یبقی فیها موضع فحص، فتصیر صناعة تتعلّم و تعلّم فقط، و یكون تعلیمها تعلیمًا خاصًا و تعلیمًا مشترکًا للجمیع. فالتعلیم الخاصّ هو بالطرق البرهانیة فقط، و المشترك الذی هو العامّ فهو بالطرق الجدلیة أو بالخطیبة أو بالشعریة؛ همان، ص ۱۵۲.

۲. فإذا وضعت النوامیس فی هذین الصنفین و انضاف إليها الطرق التی بها یقتنع و یعلّم و یؤدّب الجمهور فقد حصلت الملة التی بها علم الجمهور و أدّبوا و أخذوا بكلّ ما ینالون به السعادة؛ همان، ص ۱۵۲.

یا فقط روبنای فرهنگی بدون زیربنای فلسفی آن از جامعه‌ای به جامعه دیگر انتقال یافته است و یا روبنا و زیر بنا با هم؛ در هریک از این دو صورت، امر انتقال یافته یا از نوع فلسفه برهانی و فرهنگ منبعث از آن است یا از نوع فلسفه جدلی و فرهنگ زاییده از آن؛ در مورد هریک از این صور، جامعه گیرنده یا خود دارای فرهنگ ویژه خویش و زیربنای مربوط به آن است یا نیست.

ثمره طرح این بحث

به نظر می‌آید استفاده‌ای که استاد داوری از این موضوع دارند، قرین صواب باشد. او معتقد است: فارابی اقوام متفاوت را دارای استعدادها و امکان‌های درک و فهم مختلف و متفاوت می‌داند، یعنی در نظر او هر قومی قادر به درک و فهم تمام ادراک‌های اقوام و امت‌های دیگر نیست؛ ثانیاً هیچ فهم و درکی به قوم و نژاد خاص اختصاص ندارد و هر قومی ممکن است مستعد درک و پذیرش دین و فلسفه‌ای که در جای دیگر پدید آمده است بشود؛ ثالثاً حتی ممکن است فلسفه در جایی و دین صحیح متناسب با آن در جای دیگر پدید آید و این دو در زمانی با هم جمع شوند.

مسئله‌ای که فارابی در آغاز تاریخ فلسفه اسلامی به آن توجه کرده است، در عصر ما از جمله مسائل بسیار مهم به شمار می‌رود. اگر بخواهیم درباره عصر حاضر به زبان فارابی سخن بگوییم، می‌بینیم که صورت پراکنده‌ای از مثال‌های فلسفه جدید غربی به‌عنوان فرهنگ جدید و متجدد رواج یافته است، بی‌آنکه مردمان از اساس و مبنای آن باخبر باشند. اگر قبول رسوم و فرهنگ و ادب غرب را امری درست و بجا و مفید یا ضروری و ناگزیر بدانیم و بخواهیم با استمداد از نظر فارابی درباره وضع فعلی عالم در نسبتی که با فرهنگ غربی دارد حکم کنیم، باید بگوییم که قبول نظام زندگی غربی بدون اخذ اساس فلسفی این نظام مایه پریشانی و آشوب فکری و گسست خردی می‌شود، و بر متفکران و عقلا و خواص قوم است که آرای جدلی و مطالب خطابی و رسوم و رفتارها را به اصل فلسفی آن بازگردانند.^۱

۵. تحلیل وحی و نبوت

فارابی اولین فیلسوفی است که درباره وحی تحلیل فلسفی داشته است^۲ و پس از او ابن‌سینا و ملاصدرا کار او را ادامه دادند.

۱. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص ۲۸۷.

۲. محمدبن محمد فارابی، *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*، باب ۲۵، *القول فی الوحی و رؤیة الملك*.

۶. جمع فلسفه و دین

فارابی کوشید با جمع آرای فلاسفه و اثبات مطابقت حقیقت دیانت با آن، فلسفه را احیا و تجدید کند؛ از این رو، او را مؤسس فلسفه اسلامی می‌خوانند. از نظر او دین و فلسفه صحیح ملازم‌اند؛ زیرا هر دو جلوه امر واحد در دو مرتبه عقل و تمثل‌اند.^۱ فلسفه نیز یکی بیش نیست و اختلافات میان اهل فلسفه ظاهری و جزئی است.

معلم ثانی

اهمیت بخش اول این نوشتار با این سؤال روشن می‌شود که چرا فارابی را «معلم ثانی» می‌خوانند؟ پاسخ این پرسش مدخلی برای توضیح کار مهم فارابی است. ظاهراً عنوان «معلم اول» را مسلمانان به ارسطو و «معلم ثانی» را به فارابی اعطا کردند.

دکتر نصر می‌گوید:^۲ چند قول مختلف درباره معنای «معلم» وجود دارد اینکه چرا ارسطو و فارابی را معلم خوانده‌اند دلایل دارد که به چند مورد از مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. چون فارابی فاضل‌ترین فلاسفه بعد از ارسطو و شارح بزرگ «معلم اول» بود؛ پس او را معلم ثانی نامیده‌اند؛

۲. گروهی از محققان دلیل این لقب را چیرگی وی در علم منطقی می‌دانند و حتی عنوان خود ارسطو را به دلیل موفقیت او در تدوین منطق صوری به شمار می‌آورند؛ ابن‌خلدون یکی از این افراد است؛

۳. برخی نیز لقب فارابی را مرهون موفقیت او در تأسیس مکتبی جدید در فلسفه می‌دانند و حتی او را اولین فیلسوف اسلامی می‌شمرند؛

این هر سه گرچه بر فارابی صدق می‌کند، اما اصطلاح «معلم» به اینها دلالت ندارد. معلم در اصطلاح خاصی که به این دو نسبت داده می‌شود، در واقع تعیین‌کننده حدود علوم و روش‌های مختلف کسب علم و قراردونده آنها در سلسله مراتبی است که وحدت و پیوستگی دانش و شعب آن را حفظ کند.^۳

۱. «...فلسفه از حیث زمان مقدم بر دین است و واضع النوامیس کسی است که معرفت به شرایط معقولات عملی و قدرت بر استخراج و ایجاد آنها در امم و مدن را دارد. الفاظ واضع النوامیس و فیلسوف و ملک و امام مترادفند...» محمدبن محمد فارابی، *تحصیل السعادة*، ص ۷۴.

۲. میثم کرمی، *فارابی شناسی*، ص ۵۹.

۳. این نظر را دو تن از حکمای بزرگ معاصر ایران، مرحوم سیدابوالحسن قزوینی و مرحوم سیدمحمد عصار در جلسات درس خود ابراز می‌فرمودند؛ رک: همان، ص ۶۱.

ارسطو نخستین فیلسوف یا عالم یونانی نبود، ولی نخستین شخصی بود که روش‌شناسی در علوم را در منطق خویش روشن ساخت و به تقسیم‌بندی علوم که درعین حال ایجاد وحدت و پیوستگی میان شعب علوم را دربر داشت پرداخت. در اسلام گرچه کندی و شاگردانش پیش از فارابی به تدوین کتاب‌های منطقی پرداختند و خود کندی رساله‌ای مهم در تقسیم‌بندی علوم به نام *اقسام العلوم* از خود بر جای گذاشت، اما این کوشش‌ها هنوز به صورت پخته‌ای درنیامده بود که بتواند تمدن اسلامی را متأثر سازد؛ لکن درباره‌ی فارابی چنین نبود؛ در واقع، او پدر علم منطق اسلامی است و با توجه به معنای منطق در علوم اسلامی، باید او را واضع روش‌شناسی در علوم به صورت مدون آن نیز دانست. از سوی دیگر، فارابی صاحب کتاب بسیار معروف در تقسیم‌بندی علوم به نام *احصاء العلوم* است که نه تنها در جهان اسلام، بلکه در غرب شهرت فراوان دارد. این کتاب سرآغاز کوشش گروهی کثیر از متفکران اسلامی برای نظم‌بخشیدن به علوم و تقسیم‌بندی آن و در نتیجه ایجاد وفاق و هماهنگی بین عقل و ایمان و فلسفه و دین بود.

چه آثار منطقی فارابی که اساس این علم و پیش‌درآمد علوم در تمدن اسلامی است و چه کتاب *احصاء العلوم*، بیش از هر چیز دیگر متوجه توجیه و تعریف روش‌های مختلف شناخت و ارتباط علوم منتج از این روش‌ها و پیوند این علوم با جوانب مختلف معارف اسلامی و نیز با یکدیگر است. با توجه به روحیه‌ی خاص حاکم بر تمدن اسلامی که همه‌ی شیء آن مرتبط با اصل توحید و در جست‌وجوی بیان و متجلی‌ساختن این اصل در جهات گوناگون حیات انسان است، بدیهی است که آنچه فارابی در تمدن اسلامی و ارسطو پیش از او در یونان انجام داد آن‌چنان از دیدگاه اسلامی اساسی بود که ایجاب می‌کرد لقبی خاص به آنان اعطا شود.

این تلاش بار دیگر در زمان حکومت صفویه اتفاق افتاد؛ هنگامی که میرمحمدباقر داماد توانست فلسفه و علوم عقلی را احیا کند و به آن نظم تازه‌ای بخشد، بار دیگر لقب معلم یافت و او را «معلم ثالث» خواندند. حتی خود او بارها در آثارش به ابن‌سینا به عنوان «شریکنا فی الریاسة» اشاره می‌کند؛ درحالی‌که فارابی را «شریکنا فی التعلیم» می‌خواند.

دکتر نصر به نقل از پروفیسور هنری کربن آینده‌تفکر اسلامی را نیازمند «معلم رابع» می‌داند.^۱

طرح فارابی

الف) علم اللسان: شامل علم به الفاظ مفرد، الفاظ مرکب، قوانین هریک، قوانین درست‌نوشتن، قوانین درست‌خواندن، قوانین اشعار.^۲

۱. میثم کرمی، *فارابی‌شناسی*، ص ۶۴.

۲. ر.ک: محمدبن محمد فارابی، *احصاء العلوم*، فصل اول.

ب) علم المنطق: شامل کتاب‌های المقولات، العبارة، قیاس‌های مشترک، برهان، جدل، سفسطه، خطابه، شعر.^۱

ج) علم التعالیم: شامل علم عدد، هندسه، مناظر، نجوم، موسیقی، انتقال، حیل (مکانیک).^۲

د) علم الطبيعي: شامل بحث در اجسام بسیط و اعراض و معادن و گیاهان و جانوران و...^۳

ه) علم الالهی: بحث از موجودات و اشیا از لحاظ وجود، و نیز در اصول و مبادی براهین در علوم نظری خاص و نیز بحث از مجردات.^۴

و) علم المدني: شامل بحث در علم مدنی، علم فقه و علم کلام.^۵

علم الهی از نظر فارابی

علم الهی از نظر فارابی سه بخش دارد:

بخش اول، در عوارض ذاتی موجود من حیث هو موجود است و مراد از عوارض ذاتی اموری است که بدون واسطه عارض موجود می‌شود؛ یعنی وجود قبل از آنکه قید طبیعی، ریاضی و الهی یابد متصف به محمولاتی چون وحدت و کثرت، ذهنی و خارجی، علیت و امثال آن می‌شود؛

بخش دوم، شامل بحث در مبادی علوم جزئی مانند منطق و ریاضیات و طبیعیات است و بحث می‌کند که موضوع این علوم چه نحوه وجودی دارند؛

بخش سوم، از موجوداتی که نه جسم‌اند و نه جسمانی بحث می‌کند.^۶

البته در آثار فارابی معمولاً دو علم الهی و مدنی درهم می‌آمیزد؛ یعنی فلسفه محض او به فلسفه مضاف منتهی می‌شود. او در دو کتاب *آراء اهل المدينة الفاضلة و السياسة المدنية* الهیات را مقدمه‌ای برای پرداختن به سیاست می‌سازد.^۷

۱. ر.ک: محمدبن محمد فارابی، *احصاء العلوم*، فصل دوم.

۲. همان، فصل سوم.

۳. همان، فصل چهارم.

۴. همان، فصل چهارم.

۵. همان، فصل پنجم.

۶. محمدبن محمد فارابی، *احصاء العلوم*، ص ۷۵.

۷. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۱۶.

فلسفه در اندیشه فارابی

الف) خداشناسی

غربی‌ها اصرار دارند اندیشه فلسفی فارابی را مستقل از یونانیان ندانند و آن را ادامه فلسفه افلاطون و ارسطو معرفی کنند. این نگاه جدای از وجود اغراض و تعصبات در آن، واقع‌بینانه نیست. باید گفت که ریشه‌ای‌ترین اندیشه در فلسفه ارسطو کاملاً متفاوت با فلسفه فارابی طرح شده است. خداوند در فلسفه ارسطو علت غایی خلقت است، نه علت فاعلی و این نگاه در فلسفه فارابی پذیرفتنی نیست. از نظر ارسطو عالم ماده در ایجاد به صانع احتیاج ندارد و تنها محرکی آن را به حرکت درآورده و به سوی خود می‌کشاند، اما فارابی با صراحت یاد می‌کند که اول تعالی سبب فاعلی موجودات ثنوی و عقل فعال است: «فالاوّل هو الذی ینبغی أن یعتقد فیه أنه هو الاله وهو السبب القریب لوجود الثنوی والعقل الفعّال»^۱

تغییر اساسی نظام فلسفی فارابی از یونانیان

اگر یونانیان به تأسیس فلسفه پرداختند تا آن را اساس و مبنای تمدن قرار دهند، فارابی در زمانی تفکر می‌کند و به احیای فلسفه می‌پردازد که تمدن عظیمی بر مبنای دیانت وجود دارد و اگر باید فلسفه بر همه انحاء تفکر استیلا یابد، باید که فلسفه تازه‌ای تأسیس شود.^۲ پس اهمیت فارابی صرفاً در این نیست که معانی دین را با فلسفه تفسیر کرد یا فلسفه را اساس و باطن دیانت دانست؛ زیرا قبل از او، چه در عالم اسلام و چه پیش از ظهور اسلام این سعی به عمل آمده بود؛ کندی هم قبل از فارابی به تدوین مباحث فلسفه یونانی اقدام کرده بود، اما مؤسس فلسفه اسلامی نشد؛ زیرا تنها به شرح آرای یونانیان و مفسران اسکندرانی اکتفا کرد. وی حتی به مسئله وضع فلسفه در تمدن اسلامی توجه جدی نکرد و قائل شد که فلسفه و علم برهانی می‌تواند در کنار وحی نبوی بماند و این هر دو از یکدیگر مستقل باشند. اما فارابی فلسفه یونانی را بر مبنای اصول تازه‌ای تفسیر کرد و به مدد آن اصول، مسئله نسبت دیانت و فلسفه را مطرح ساخت.^۳

اما این اصول چیست؟ پرسش اول فلسفه این است که موجود چیست و چرا موجودات هستند؟ با توجه به پاسخی که به این پرسش می‌دهند، فلسفه‌ها متفاوت می‌شود.

۱. محمدبن محمد فارابی، *السیاسة المانیة*، ص ۲۲.

۲. گذشت که فارابی سعی در توفیق فلسفه و دین کرده است و معتقد است دین همان چیزی را می‌خواند که فلسفه می‌خواند؛ محمدبن محمد فارابی، *تحصیل السعادة*، ص ۷۴.

۳. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص ۱۰.

ارسطو به این پرسش پاسخی داده است که با پاسخ افلاطون همسو نیست، پاسخ فارابی نیز با دو استاد یونانی فلسفه تفاوت دارد. به نظر فارابی وجود خداست و اوست که به ماهیات وجود بخشیده است. فارابی برای نخستین بار در تاریخ فلسفه، ممکنات را به دو جزء عقلی «وجود» و «ماهیت» و ماهیات را به مقولات جوهر و اعراض نه‌گانه تقسیم کرد و حال آنکه مقولات ده‌گانهٔ ارسطو مقولات وجود است نه ماهیت. این نحوهٔ تقسیم امری جزئی نیست و نباید آن را تصرفی کوچک در یکی از ابواب حکمت دانست، بلکه مؤدی به طرح بسیاری از مسائل اساسی در فلسفه اسلامی شده است و به تبع این تغییر جهت در فلسفه، معنای حقیقت و علیت نیز تغییر کرده است.

حقیقت در نظر یونانیان به معنای انکشاف است، اما فارابی می‌گوید: خدا حق است و معانی دیگر حقیقت نیز در نظر او به همین معنا بازمی‌گردد، چنان‌که وقتی می‌گوید: حقیقت یعنی مطابقت شیء با علم، بر این باور است که همهٔ موجودات در علم الهی موجود بوده و آنچه در «قضا» بوده به مرتبهٔ «قدر» آمده است. همچنین وقتی حق را قدیم و ازلی می‌داند، متوجه همین معناست. هیچ‌یک از این معانی در آثار یونانیان نیست. فارابی با تفسیر این اصول، همهٔ مسائل فلسفهٔ یونانی را مطابق با آن و به روش خود شرح کرد و به این اندازه هم اکتفا نکرد و به تفسیر دیانت و تصوف بر مبنای فلسفه پرداخته است.^۱

صفات خداوند

از نظر فارابی سبب اول از هر ترکیبی منزّه است؛ چون ترکیب مستلزم نقص و نیازمندی است. بر همین اساس اول تبارک و تعالی از داشتن شریک منزّه است؛ زیرا مستلزم ترکیب از امری مشترک و امری مختص است:

ولو كان كذلك لكان قوامه بجزئیه اللذین منهما ائتلف، ولكان لوجوده سبب، فان كل واحد من اجزائه سبب لوجود جملته، وقد وضعنا انه سبب اول.^۲

با توجه به همین مسئله، باید گفت که نظام فلسفی فارابی با فلسفه یونانی تفاوت دارد؛ زیرا نگرش به خدای متعال در فلسفهٔ فارابی طرحی نو در اندیشهٔ او ایجاد کرده است.

عینیت ذات و صفات

به باور فارابی موجودی که هیچ‌گونه وابستگی به ماده ندارد، مانعی برای اندیشیدن پیش روی خود نمی‌بیند و از همین رو ذاتاً عقل بالفعل است؛ بر این اساس، فارابی علم و عالم و معلوم را با ذات حق یگانه می‌داند و هم‌زمان بر عینیت صفات و ذات تأکید می‌ورزد.^۳

۱. رضا داوری اردکانی، *فارابی فیلسوف فرهنگ*، ص ۱۴.

۲. محمدبن محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، ص ۲۶.

۳. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص ۲۱۸.

علم الهی به مخلوقات

ارسطو خداوند را عالم می دانست، اما علم او علم به ذات خود بود، نه به جزئیات؛ اما فارابی در کتاب *الجمع بین رأیی الحکیمین* خداوند را مدبر جمع موجودات و عالم به همه چیز می داند و بیان می کند که هیچ ذره کوچکی از علم او بیرون نیست و هر چه در عالم وجود دارد، مشمول عنایت اوست و به بهترین وجه و با اتفاق تمام نظم و ترتیب یافته است؛^۱

ان لنا فی هذا الباب طریقاً نسلکه یتبین به امر تلک الاقاویل الشرعیة، وانها علی غایة السداد والصواب وهو ان الباری، جل جلاله، مدبر جمیع العالم، لا یعزب عنه مثقال حبة من خردل، ولا یفوت عنایته شیء من اجزاء العالم، علی سبیل الذی بیناه فی العنایة.^۲

ب) جهان‌شناسی فارابی

چگونگی آفرینش

برخی اندیشمندان غربی در باب مسئله آفرینش سه دیدگاه را از یکدیگر متمایز ساخته‌اند: خلق از عدم، خلق از ماده پیشین و صدور ذات. با چشم‌پوشی از مقدار صحت و دقت این تقسیم، در میان نخستین فیلسوفان جهان اسلام و کندی با تعبیر «تأیسس الأیسات عن لیس» از دیدگاه نخست جانب‌داری می کند. محمدبن زکریای رازی خلق از عدم را ناممکن می انگارد و با قدیم خواندن «هیولای اولی»، راه را برای دیدگاه دوم هموار می سازد و سرانجام نظریه «فیض» در فلسفه فارابی با نظریه سوم سازگاری می پذیرد.^۳

فارابی موجودات را فیض حق تعالی می داند: نخست از موجود اول موجود دوم فیاض می شود که فارابی نام او را عقل دوم می گذارد؛ زیرا موجود اول را نیز عین عقل می داند. اما چون مطابق «الواحد» از موجودی که از هر جهت واحد است جز واحد صادر نمی شود، بنابراین شکل‌گیری موجودات کثیر در گرو وجود واسطه‌هایی است که گونه‌ای کثرت داشته باشند؛ بر این اساس، فارابی از وجود عقول ده گانه و افلاکی نه گانه سخن می گوید. البته فارابی گاه موجود اول را نیز جزو عقول به‌شمار آورده و شماره عقول را به یازده می رساند.^۴

اما چگونگی فیض‌رساندن باری تعالی به مخلوقات از دید فارابی در مسئله تعقل توضیح داده می شود. فارابی می گوید: «کل ما یصدر عن واجب الوجود فإنما یصدر بواسطه عقلیته له»،

۱. رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۰۹.

۲. محمدبن محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، ص ۱۰۳.

۳. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فناپی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۲۱.

۴. همان.

بنابراین وقتی موجود اول خود را تعقل می‌کند، فیضان صورت می‌پذیرد و از آنجاکه موجود ثانی دوگونه تعقل دارد (تعقل موجود پیشین و تعقل خویش) خود منشأ شکل‌گیری موجود ثالث و فلک اول (السماء الاولی) می‌گردد. به همین ترتیب زنجیره‌ای از عقول و افلاک پدید می‌آید که به عقل فعال و کرهٔ قمر منتهی می‌شود.

موجود یازدهم که دهمین عقل پس از سبب اول است و عقل فعال نیز خوانده می‌شود، از آنجاکه افزون بر خود همهٔ عقول پیشین را تعقل می‌کند، چنان کثرتی می‌یابد که می‌تواند به خلق و تدبیر عالم مادون قمر پردازد و منشأ پیدایش موجودات گوناگون عالم محسوس می‌گردد:^۱

فیض من الاول وجود الثانی؛ فهذا الثانی هو أيضا جوهر غیر متجسم أصلا، ولا هو فی مادة. فهو یعقل ذاته و یعقل الاول، و لیس ما یعقل من ذاته هو شیء غیر ذاته. فما یعقل من الاول یلزم عنه وجود ثالث، وبما هو متجوهر بذاته التي تخصه یلزم عنه وجود السماء الاولی.^۲

ج) انسان‌شناسی

انسان برترین موجود عالم مادون قمر است. فارابی دربارهٔ انسان در آثار مختلف خود صحبت کرده است؛ از جمله، بخش سوم (باب بیستم تا بیست‌وسوم) کتاب *آراء اهل المدینة الفاضلة* به انسان‌شناسی اختصاص دارد.

یکم) قوای نفس

قوای نفس عبارت‌اند از غذایی، حاسه، متخیله، نزوعیه و ناطقه. نزوعیه نیرویی است که شوق و کراهت را در وجود انسان برمی‌انگیزاند و به پدیده‌هایی چون غضب، خشنودی، فرار و جست‌وجو می‌انجامد. ناطقه نیز آدمی را در تعقل و تمییز زشت و زیبا مدد می‌دهد.^۳

مراتب قوه ناطقه

اولین مرتبهٔ عقل هیولانی است؛ یعنی حالتی که عقل در آن «بالقوة» است. دومین مرتبهٔ عبارت است از «بالفعل» شدن عقل توسط عقل فعال به این‌که دارای صور معقوله شود. و در نهایت به مرتبهٔ عقل مستفاد می‌رسد و این هنگامی است که عقل منفعل انسانی همهٔ معقولات را از عقل فعال دریافت کند، در این صورت به جایگاهی بار می‌یابد که به مفارقات نزدیک‌تر است تا به مادیات.^۴

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۲۲.

۲. محمدبن محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، ص ۵۲.

۳. همان، ص ۸۲.

۴. همان، ص ۹۶.

دوم) تحلیل رؤیا

به گفته فارابی هنگامی که اندام‌های حسی و نیز دو قوه ناطقه و نزوعیه به کار مشغول‌اند، قوه متخیله مجال چندانی برای فعالیت آزادانه ندارد و به خدمت‌رسانی به دیگر قوا می‌پردازد. در وضعیتی که قوای دیگر از فعالیت باز می‌ایستند (مثل حالت خواب) متخیله به حال خود رها می‌گردد و به فعالیتی روی می‌آورد که «محاکات» نامیده می‌شود و این یعنی واقعیت، گاه صورتی نمادین و تمثیلی می‌یابد. فارابی برای بیان گوناگونی این حکایت‌گری، از این تمثیل بهره می‌گیرد که برای دیدن انسان گاه خود او را می‌بینیم و گاه عکس و تمثال او و گاه تصویری از او که در آب یا آئینه نقش بسته است.^۱

سوم) تحلیل وحی

فارابی در کتاب *آراء اهل المدینة الفاضلة* پس از تحلیل ماهیت رؤیا بی‌درنگ، به بررسی چیستی وحی می‌پردازد و رؤیای صادق را هم‌سنخ اخبار غیبی پیامبران می‌شمارد. فارابی تبیین خود درباره نبوت را از نظریه ارسطو درباره رؤیا اقتباس می‌کند. این نظریه در فلسفه فارابی و از طریق آثار و آرای او در حکمت اسلامی جدا و مؤثر بوده است. همان‌طور که بیان شد، براساس این نظریه، رؤیا صورت ذهنی‌ای است که با خیال ایجاد می‌شود و هنگام خواب و بر اثر قطع رابطه با فعالیت‌های زمان بیداری، گنجایش آن افزایش می‌یابد. ارسطو منکر این است که رؤیاها را خدا به شخص الهام می‌کند و اینجاست که فارابی از ارسطو دور می‌شود؛ زیر بر آن است که شخص به‌مدد خیال قادر است با عقل فعال متحد شود، لکن چنین قدرتی فقط در دسترس افراد ممتاز و برگزیده است. به باور او عقل فعال سرچشمه نوامیس الهی و الهامات و همان‌گونه که در متون اسلامی آمده است، شبیه به فرشته حامل وحی (جبرئیل) است؛ خلاصه، در حد پیغمبر یا فیلسوف است که با عقل فعال متصل می‌شود. این اتصال درخصوص پیامبر به‌مدد تخیل و در مورد فیلسوف از راه تفکر و تعمق صورت می‌پذیرد. می‌توان دریافت که هردو متفقاً از یک سرچشمه سیراب می‌شوند؛ درواقع، حقیقت دینی و حقیقت فلسفی هردو پرتویی از انوار الهی است که از راه تخیل یا مشاهده و تعمق حاصل می‌شود:

بنابراین، از آن نظر که از عقل فعال اموری به عقل منفعل او افزایده می‌شود، حکیم و

۱. محمدبن محمد فارابی، *آراء اهل المدینة الفاضلة و مضاداتها*، ص ۱۰۳.

فیلسوف و خردمند کامل نام می‌گیرد و از آن حیث که به قوه متخیله‌اش افزایه می‌گردد، نبی خوانده می‌شود که مردمان را از حوادث آینده بیم می‌دهد و از رویدادهای جزئی کنونی با خبر می‌سازد... چنین شخصی در کامل‌ترین درجات انسانی است.^۱

در واقع، فارابی در پی آن نیست که میان دو شخص (فیلسوف و نبی) مقایسه کند و یکی از آن دو را در قوه ناطقه و دیگری را در قوه متخیله تکامل یافته بخواند؛ بلکه مقصود وی آن است که دریافت‌کنندگان وحی دو مرتبه کمالی دارند و به لحاظ هریک نامی مخصوص می‌یابند.^۲

علم مدنی فارابی

الف) جایگاه علم مدنی

سیدحسین نصر^۳ و همچنین دکتر داوری اردکانی^۴ معتقدند فارابی را به دلیل طبقه‌بندی کردن علوم، و صورت برهانی دادن به همه علوم «معلم ثانی» نامیده‌اند. طبقه‌بندی علوم فارابی و نظام علمی وی بر جهان‌بینی فلسفی و علمی او مبتنی است و براساس نظام هستی سلسله مراتبی دارد. وی از نخستین اندیشمندانی است که در عرصه معرفت به تفکیک و تعاون سه عامل «عین، ذهن و علم» پرداخت. از دیدگاه فارابی، عالم عین و پدیده‌های واقعی که موضوع مطالعات علوم قرار دارند، قانون‌مندی، نظام و سلسله مراتب دارند که شناختن آنها کار ویژه علم است. همچنین، ذهن انسان، که شناسنده حقیقی است و به تعبیر خود فارابی ناظر و فاحص است، به نوبه خود تجهیزات، نظام، قانون‌مندی و سیر مراحل خاص خود را دارد.

در نگرش نظام‌گرای فارابی، همه علوم دارای نظامی ویژه و سلسله‌مراتبی خاص می‌باشند و هریک از علوم، از جمله علم مدنی، به نوبه خود نظامی خاص دارند؛ نظامی که هریک از علوم در آن از جایگاه و روابط متقابل دو یا چندجانبه ساختی، تعاملی و حتی علی بهره

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فناپی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۲۳۰.

۲. در مقابل فارابی، ابن‌سینا وحی را به عقل قدسی نسبت می‌دهد و آن را به‌عنوان عالی‌ترین درجه‌ای که برای عقل بشری قابل دستیابی است، توصیف می‌کند.

۳. میثم کرمی، *فارابی‌شناسی*، ص ۶۱.

۴. رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۱۹۶.

می‌گیرند؛ آن هم در یک فرایند تکاملی که به اصطلاح وی از علوم مبادی و حتی از مبادی علوم آغاز می‌شود و به مبادی عام و سپس مبادی خاص می‌رسد و تا علم غایی که از نظر وی علم مدنی است، فرا می‌رود.

با این توضیحات روشن می‌شود که علوم در نگاه فارابی نظام‌مندند و علم در این نظام سلسله‌مراتبی و به اصطلاح وی، متفاضل دارای موقعیت و نقش خاص خویش است. فارابی همچنان که برای هر پدیده جایگاه یا موقعیت خاص قائل بود، بر همین اساس برای علم هر پدیده، یعنی برای همه علوم نیز جایگاه وجودی و ایجادی خاص با تمامی ویژگی‌های مربوط، قائل بود. فارابی مدینه، اجتماع مدنی و سیاست مدنی را دارای جایگاه و نقش غایی دانسته، غایی‌ترین پدیده را نهاد انسانی و اجتماعی تلقی می‌کند.

مرتبه علم مدنی

حال که روشن شد فارابی علوم را رتبه‌بندی کرده است، لازم می‌دانیم به این پرسش بپردازیم که علم مدنی از نگاه او چه رتبه‌ای دارد. البته چنان‌که اشاره شد علم مدنی غایت علوم است؛ در طبقه‌بندی فارابی «علم اللسان» و «علم المنطق» مقدمه دیگر علوم‌اند، اما علم طبیعی، تعالیم و علم الهی مقدمه علم مدنی به‌شمار می‌روند.

بر این اساس، فارابی در *احصاء العلوم* علم در اصطلاح مشهور و اصلی را به ظاهر بر پنج‌گونه تقسیم کرده است و در واقع آنها را پنج مرتبه وجودی می‌داند؛^۱ به بیان دیگر، نظام علمی فارابی مرکب از پنج علم و درحقیقت پنج حوزه علمی است. در این نظام هر مرتبه پیشین مقدم بر مرتبه پسین بوده، هر مرتبه بعدی و فراتر مترتب و مبتنی بر مرتبه و مراتب فروتر و قبلی است؛ بدین ترتیب، علم الهی به مثابه علم مبدأ است و علم مدنی، نه به عنوان علم آخر و صرفاً آخرین گستره یا حلقه علوم، بلکه به مثابه مرتبه نهایی و درمقام علم اعلی و علم غایی در نظام علمی وی رخ می‌نماید.

۱. او در مقدمه کتاب *احصاء العلوم*، تعبیر مراتب علوم را به کار برده و سپس علوم را تقسیم‌بندی کلی می‌کند و در کتاب *الجمع* چنین می‌گوید: «مرتبه العلم الذی هو منه» یعنی مرتبه هر علم همان است که علم از آن منشأ شده است. روشن است که از نگاه او علوم اولاً دارای مرتبه نفس الامری‌اند و ثانیاً این مرتبه از جایگاه عینی آنها برمی‌خیزد؛ محمدبن محمد فارابی، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، ص ۹۶.

ب) چیستی علم مدنی

در مقابل علم طبیعی که مشتمل بر نظر در اجسام طبیعی است و علم به پدیده‌های مادی‌ای است که در اراده انسان نیستند و نیز علم الهی که نظر در آنچه جسم و جسمانی نیست و بررسی اسباب اولیه و نهایی پدیده‌هایی است که موضوع دیگر علوم می‌باشند، علم مدنی عبارت است از علم به آنچه مربوط به اراده انسان است،^۱ در عین حال علم مدنی به جنبه عملی و راهبردی یا به ایجاد، تغییر و تکمیل پدیده‌های مدنی، یعنی مدینه و اجتماع مدنی و سیاست مدنی، علاوه بر جنبه نظری صرف، یعنی کشف و شناسایی آنها می‌پردازد.^۲

وی سبب نام‌گذاری علم مدنی را آن می‌داند که به بررسی در مورد اشیا و پدیده‌های ارادی می‌پردازد؛ بنابراین، به‌طور کلی، پدیده‌های مدنی ماهیتی ارادی و عملی دارند و طبیعی یا جبری و غیرارادی نیستند.

ج) بایستگی علم مدنی

عقل از دیدگاه جهان‌شناسی و علم‌النفس به مرتبه اتصال با عقل فعال می‌رسد. حال به شأن دیگری از عقل توجه کنیم که فارابی بر آن تأکید کرد؛ بدین معنا که او عقل را راهنمای ما در سیر به سوی سعادت خواند و سعادت غایت قصوای آدمی است. در نظر فارابی وصول به خیر اعلی جز با علم نظری یقینی میسر نیست. اما از آن نظر که کمال آدمی در اجتماع و زندگی اجتماعی حاصل می‌شود، علم دیگری باید باشد که در آن مبادی عقلی افعال و ملکات فاضله معین شود. این علم منفک از علم نظری نیست، بلکه متفرع از آن است. معمولاً اگر در علم نظری به موجودات آن‌گونه که هستند، نظر می‌شود. در طی تحقیق در وجه دوم عقل این بحث روشن می‌شود که غایت وجود انسان و کمال لایق او چیست و چگونه به این کمال نایل می‌شود. فارابی تحقیق این معنا را نیز در شأن کسی می‌داند که به کمال نظری رسیده باشد و کمال نظری شامل فضایل چهارگانه است که عبارت‌اند از:

۱. «أما العلم المدني - فإنه يفحص عن أصناف الأفعال والسنن الإرادية وعن الملكات والأخلاق والسجایا والشيم التي عنها تكون الأفعال والسنن»؛ محمدبن محمد فارابی، *احصاء العلوم*، ص ۷۹.

۲. «و عن الغايات التي لأجلها تفعل، وكيف ينبغي أن تكون موجودة في الإنسان وكيف الوجه في ترتيبها فيه على النحو الذي ينبغي أن يكون وجودها فيه والوجه في حفظها»؛ همان.

۱. فضایل نظری؛ ۲. فضایل فکری؛ ۳. فضایل خلقی؛ ۴. صناعات عملی. این برعهده رئیس مدینه است که این فضایل را در مدینه‌ها به وجود آورد و در واقع، سیاست عبارت است از فعل ایجاد این فضایل.^۱

با این بیان روشن می‌شود که علم مدنی از این نظر بایسته و ضروری است که بحث درباره چگونگی رسیدن آدمی به فضایل چهارگانه و رسیدن به غایت قصو را دربر دارد. در واقع، همان‌گونه که بسیاری از علمای اسلام معتقدند اخلاق مقدمه ایمان است، فارابی نیز معتقد است که کسب فضایل برای رسیدن به سعادت امری ضروری است که این فضایل در اجتماع قابل تحصیل‌اند.

مدنیت بالطبع

فارابی نیز مانند ارسطو آدمی را مدنی بالطبع می‌داند. او اجتماع را به ناقص و کامل تقسیم می‌کند و اجتماع کامل را شامل سه قسم عظمی، وسطی و صغری می‌داند. بی‌شک، از دیدگاه فارابی از مدنی بودن آدمی سیاسی بودن و نیازمندی‌اش به قانون و حکومت است. نکته درخور توجه اینکه فارابی برخلاف ارسطو، با توجه به تعالیم و اعتقادات دینی و بر اثر پرورش یافتن در میان امت اسلامی و همچنین آشنایی با قول رواقیان در باب جامعه بشری، خانه را کوچک‌ترین جامعه کامل دانسته و مدینه را جامعه وسط و کل مردم عالم را جامعه عظمی خوانده است.^۲

رئیس مدینه

در اصطلاح فارابی رئیس مدینه واضع نوامیس و معلم و مرشد مردم و مدیر امور مدینه است. روشن است که همه مردم نمی‌توانند به این مقام برسند؛^۳ زیرا مردمان از حیث فطرت متفاوت‌اند و کسی شایستگی ریاست دارد که صاحب فطرت قوی باشد و طریق سعادت را شناخته، طی کرده، به سعادت نائل گردد و به مقام هدایت خلق و تعلیم مردمان رسیده باشد.

۱. محمدبن محمد فارابی، *احصاء العلوم*، ص ۷۹.

۲. «ان الانسان مدنی بالطبع، فهو لا يوجد بغير الأسرة ترعاه و تؤيده الى ان يبلغ اشدّه. فالأسرة المجتمع الأول، و تلبها القرية، و هی مجموع أسر»؛ محمدبن محمد فارابی، *الجمع بين رأی الحكیمین*، ص ۳۸.

۳. «و رئیس المدينة الفاضلة لیس یمكن أن یکون ای انسان اتفق»، همو، *آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها*، ص ۱۱۸.

فارابی در پاسخ اینکه رئیس مدینه چگونه می‌تواند به چنین کمالی دست یابد، می‌گوید: «رئیس مدینه با فطرت قوی خود به عقل فعال پیوسته و علم را از آنجا فراگرفته است»^۱. فارابی عقل فعال را ملک وحی و روح‌الامین نیز نامیده است.

صفات رئیس مدینه

فارابی برای رئیسی مدینه که فطرت عالی دارد و از فیض عقل فعال و وحی برخوردار است، دوازده صفت برمی‌شمرد:^۲

۱. تام الاعضاست؛ ۲. قدرت فهم و سرعت انتقال دارد؛ ۳. دارای حافظه قوی است؛ ۴. زیرک و با فطانت است؛ ۵. خوش سخن و صاحب بلاغت است؛ ۶. در خوردن و آشامیدن و نکاح خویشتن‌دار است؛ ۷. علم و تعلیم و تعلم را دوست دارد؛ ۸. دوستدار راستگویی و دشمن دروغگویی است؛ ۹. روحی بزرگ دارد و دوستدار کرامت است؛ ۱۰. عدل را دوست دارد؛ ۱۱. صاحب عزم قوی و شجاع است؛ ۱۲. به دنیا اعتنا ندارد.
- همچنین رئیس مدینه باید استعدادهای گوناگون و متفاوت و طبقات اهل مدینه را بشناسد و بکوشد هرکس را به کمالی که شایسته و مستعد آن است برساند.

جانشین رئیس اول

هرگاه مدیری با همهٔ ویژگی‌های یادشده فراهم نبود، ریاست مدینه به کسی سپرده می‌شود که از صفات زیر بهره‌مند باشد:^۳

۱. حکیم باشد؛ ۲. عالم و حافظ شرایع و سنن باشد؛ ۳. قدرت استنباط قوی دربارهٔ اموری داشته باشد که از سلف حکمی دربارهٔ آن نیامده است؛ ۴. قدرت تفکر قوی و استنباط در لحظات حساس داشته باشد؛ ۵. توان ارشاد و مدیریت مردم را به شرایع داشته باشد؛ ۶. توان بدنی برای جنگ مستقیم داشته باشد.

البته اگر این خصوصیات در شخص واحد یافت نشد و در میان کسانی پراکنده بود، همهٔ آنان عضو شورای رهبری خواهند شد. در این میان صفت حکمت اهمیتی ویژه دارد.

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. همان، فصل ۲۸، فی خصال رئیس المدینه.

۳. محمدبن محمد فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها، ص ۱۲۵.

استفاده فارابی از القابی چون امام برای رئیس مدینه فاضله و نیز اشاره به اینکه جانشینان رئیس نیز می‌توانند خود اهل تشریح باشند و مسائل دیگری از این دست، نشانه گرایش‌های شیعی فارابی قلمداد شده است.

انواع مدینه

از نظر فارابی در تقسیم‌بندی مدینه‌ها شناخت سعادت و اراده نیل به آن مؤثر است؛ بنابراین مدینه فاضله مدینه‌ای است که سعادت حقیقی را شناخته، به سوی آن گام بر می‌دارد. مدینه جاهله: اهل این مدینه سعادت حقیقی را نمی‌شناسند و توان فهم آن را نیز ندارند. اهتمام آنان منحصر به خیرات ظاهری است. این مدینه خود به چند گونه تقسیم‌پذیر است: ضروریه، نداله، خست، کرامت، تغلب، و جماعیه.^۱ مدینه فاسقه: در این جامعه، مردم به عقاید ناظر به مدینه فاضله گردن می‌نهند، اما عملاً در راه مدینه جاهله گام می‌گذارند.^۲ مدینه مبدله: ساکنان این مدینه در آغاز همچون مدینه فاضله بوده‌اند، اما به تدریج در عقیده و عمل دگرگون شده‌اند.^۳ مدینه ضاله: اهل این مدینه درباره مبادی جهان دیدگاه‌های نادرستی دارند و رئیس اول آن حتی ممکن است خود را بهره‌مند از وحی بپندارد.^۴

ارکان مدینه فاضله

نهادها و سیستم‌های اداره‌ای در جامعه، اساسی مهم در ایجاد مدینه‌اند. فارابی مدینه فاضله را استوار بر پنج رکن اساسی می‌داند:^۵ افاضل، ذوو الالسنه، مقدرون، مجاهدون و مالیون. مقصود از افاضل حکما و اندیشمندان‌اند؛ ذوو الالسنه (سخنوران) گروه‌هایی چون مبلغان مذهبی، خطیبان و شاعران را در خود جای می‌دهند؛ مقدرون به کسانی چون حسابداران، هندسه‌شناسان، طبیبان و منجمان اشاره می‌کند؛

۱. محمدبن محمد فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها، ۱۲۷.

۲. همان، ۱۲۹.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همو، فصول متترعه، ص ۶۵.

مجاهدون کسانی اند که مدینه را از شر دشمنان محافظت می‌کنند؛ سرانجام، مقصود از مالیون کسانی چون کشاورزان و بازرگانان اند که به گردآوری اموال می‌پردازند.^۱

نتیجه

فارابی چندین نظریهٔ مهم دارد که هر یک برای دردهای مزمن فکری-اجتماعی زمانهٔ ما مهم است. او در باب احصا و طبقه‌بندی علوم الگوی ماست و چنانچه از کربن فرانسوی نقل شد؛ تفکر اسلامی احتیاج به معلم جدیدی دارد.

تبادل فرهنگی و تقسیم‌بندی جوامع از نظر تحول و چگونگی ارتباط اقسام جوامع با یکدیگر نیز در نظر فارابی تکلیف روشنی دارد و هر جامعه‌ای با هر مختصاتی نمی‌تواند با جامعهٔ دیگر ارتباط برقرار کند. بررسی جدی این مسئله برای معضل تعامل با غرب امری ضروری است.

فارابی را به حق مؤسس فلسفهٔ اسلامی دانسته‌اند؛ زیرا اینکه او با نوشتن کتاب *الجمع بین رأیی الحکیمین* در واقع، اندیشه‌های مهم مورد احتیاج اندیشه‌های دینی را کاوش کرد. کتاب‌های فلسفی فارابی از فلسفه و توضیح فلسفی نظام عینی آغاز می‌شود و به بحث دربارهٔ اجتماع و مدینهٔ فاضله منتهی می‌شود. مدینهٔ فاضلهٔ فارابی حاکمی به نام «رئیس اول» دارد که در فرهنگ دینی نبی خوانده می‌شود. او همچنین دربارهٔ جانشین رئیس اول خصوصیتی را ذکر می‌کند که بسیار به اندیشه امامت در شیعه نزدیک است.

منابع

۱. جمعی از نویسندگان (زیر نظر دکتر محمد فنایی اشکوری)، *درآمدی بر تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۹۰.
۲. داوری اردکانی، رضا، *ما و تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.

۱. شایان ذکر است که سیاست طرح‌شده توسط ابن‌سینا بیش از سیاست فارابی به سیاست دینی نزدیک است. دکتر داوری اردکانی احتمال قوی می‌دهد که ابن‌سینا وقتی امور مهم سیاست و مدینه و وظایف حکومت را ذکر می‌کند به نامهٔ امیرالمومنین علیه السلام به مالک اشتر نظر دارد؛ رضا داوری اردکانی، *ما و تاریخ فلسفهٔ اسلامی*، ص ۲۷۴.

۳. فارابی، محمدبن محمد، آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۹۵م.

۴. _____، السياسة المدنية، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۹۶م.

۵. _____، الجمع بين رأی الحكيمین، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۹۵م.

۶. _____، تحصيل السعادة، قم، دارالهدی، ۱۳۸۴.

۷. کرمی، میثم، فارابی شناسی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۹۰.

